

اثربخشی آموزش فلسفه کودک و نوجوان بر هوش موفق، هوش هیجانی و خرد در دانش آموزان The Effectiveness of Teaching Philosophy to Children and Teenagers on Successful Intelligence, Emotional Intelligence, and Wisdom in Students

Fatemeh Haddadi, MSc[✉]
Mehdi Arabzade, PhD
Shabnam Faizi, BA

فاطمه حدادی^۱
مهدی عربزاده^۲
شبنم فیضی^۳

Abstract

Intelligence is one of the most important human abilities and plays a significant role in people's progress. Anything that can increase intelligence affects people's success. Examining the intelligence of societies and the factors affecting it is extremely important. The purpose of this research is whether teaching philosophy to children and teenagers can be an effective intervention in increasing successful intelligence, emotional intelligence and wisdom of students. The design of the current research was semi-experimental and pre-test-post-test with a control group. The statistical population of the research included fourth grade elementary school students in Tehran, a school was selected using available sampling method and considering the inclusion criteria, 20 female students with an average age of 10 years were selected and They were randomly placed in two experimental and control groups. The members of the experimental group underwent child and adolescent training for 7 sessions. The tools used in this research include Gorigor and Sternberg's successful intelligence questionnaire (2002); Schering Emotional Intelligence Questionnaire (1995); Ardlet's Wisdom Questionnaire (2004); have been. The findings from the analysis of covariance showed that philosophy education for children and adolescents was effective on successful intelligence and emotional intelligence, but philosophy education for children and adolescents was not effective on wisdom, and therefore philosophy education for children and adolescents can be an effective intervention in increasing Successful intelligence and emotional intelligence of students should be used.

Keywords: Child and Adolescent Philosophy, Successful Intelligence, Emotional Intelligence, Wisdom

چکیده

هوش یکی از توانایی‌های مهم در انسان است و در مسیر پیشرفت افراد نقش به‌سزایی دارد. هر آنچه بتواند باعث افزایش هوش شود، بر موفقیت افراد تأثیرگذار است. هدف از پژوهش حاضر این بود آیا آموزش فلسفه به کودک و نوجوان می‌تواند به‌عنوان یک مداخله مؤثر در افزایش هوش موفق، هوش هیجانی و خرد دانش‌آموزان قرار بگیرد. طرح پژوهش حاضر، نیمه آزمایشی و از نوع پیش‌آزمون-پس‌آزمون با گروه کنترل بود. جامعه آماری پژوهش، شامل دانش‌آموزان مقطع چهارم ابتدایی دخترانه شهر تهران بود که یک مدرسه با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شد و با در نظر گرفتن معیارهای ورود به مطالعه، ۲۰ دانش‌آموز دختر با میانگین سنی ۱۰ سال، انتخاب و به صورت تصادفی در دو گروه آزمایش و کنترل قرار گرفتند. اعضای گروه آزمایش به مدت ۷ جلسه تحت آموزش فلسفه کودک و نوجوان قرار گرفتند. ابزار مورد استفاده در این پژوهش شامل پرسشنامه هوش موفق گوریگور و استرنبرگ (۲۰۰۲)، پرسشنامه هوش هیجانی شرینگ (۱۹۹۵) و پرسشنامه خرد آردلت (۲۰۰۴) بوده است. یافته‌های حاصل از پژوهش نشان داد که آموزش فلسفه کودک و نوجوان بر هوش موفق و هوش هیجانی مؤثر بوده است اما آموزش فلسفه کودک و نوجوان بر خرد مؤثر نبود. بنابراین آموزش فلسفه کودک و نوجوان می‌تواند به‌عنوان یک مداخله مؤثر در افزایش هوش موفق و هوش هیجانی دانش‌آموزان مورد استفاده قرار بگیرد.

واژه‌های کلیدی: فلسفه کودک و نوجوان، هوش موفق، هوش هیجانی، خرد

دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۸/۲۱ تصویب نهایی: ۱۴۰۱/۱۲/۲۵

۱. دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

۲. دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۳. دانشکده زیست‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

● مقدمه

هوش (intelligence) یکی از مفاهیمی است که بررسی آن، از سابقه‌های طولانی برخوردار است که علت تعاریف متنوع و متعدد آن به خاطر تفاوت رویکردهاست (سجادی‌نژاد و اکبری چرمینی، ۱۴۰۱). یکی از نظریه‌های بسیار معروف در حوزه هوش، نظریه استرنبرگ است که شامل هوش خلاق یا آفریننده و تحلیلی و عملی است. هوش آفریننده یا هوش خلاق شامل تولید تفکرات جدید و ارائه پیشنهادات نو و داشتن برخورد متفاوت با مسائل و همچنین ترکیب اطلاعات با هم و رسیدن به راهکار جدید است. هوش تحلیلی شامل توانایی برخورد مؤثر فرد با محیط است که بیانگر تفکر انتزاعی، توانایی کلامی، سازمان‌دهی مطالب و پردازش اطلاعات است. این هوش زمانی مورد استفاده است که فرد اطلاعاتش را مورد تحلیل و مقایسه قرار می‌دهد. هوش موفق به‌عنوان توانایی رسیدن به اهداف خود در محیط و بافت اجتماعی- فرهنگی با هدف ایجاد تعادل میان هوش خلاق، عملی و تحلیلی در نظر گرفته می‌شود (صبحی و همکاران، ۱۳۹۵). هوش موفق (successful intelligence) مجموعه‌ای از توانایی‌های مورد نیاز فرد برای رسیدن به خوشبختی و موفقیت در زندگی است که فرد درون حوزه فرهنگی- اجتماعی آن را تعریف می‌کند. هوش موفق شامل برنامه‌ریزی، اجرا و ارزیابی است. موارد زیر، نظریه هوش موفق را شامل می‌شود: ۱- افرادی که به دنبال شناخت نقاط قوت و ضعف خود هستند و سعی دارند از نقاط مثبت، استفاده بهینه کرده و درصد جبران نقاط منفی خود باشند. ۲- افرادی که خود را با محیط سازگار کرده و با محیط تطبیق می‌دهند. ۳- تعادل یافتن در استفاده از مهارت‌های تحلیلی، خلاقانه، عملی و مبتنی بر خرد (استرنبرگ، ۲۰۱۹).

فلسفه برای کودکان (philosophy of children)، یک فلسفه کاربردی با هدف واداشتن شاگردان به فلسفیدن است تا به آنها کمک کند از حالت معمولی و طبیعی به حالت اندیشمندانه، از بی‌تفاوتی به اندیشه‌ورزی و از تفکر معمولی به تفکر سطح بالا، حرکت کنند. برنامه فلسفه برای کودکان دارای یک رویکرد اکتشافی است. کاوش‌گری جمعی و گفت و گوی سقراطی، به‌عنوان روش کار در آن مطرح می‌شود (حاتمی و همکاران، ۱۳۸۹). اولین بار برنامه فلسفه برای کودکان (P4C)، توسط لیپمن، فیلسوف آمریکایی در سال ۱۹۶۹ مطرح شد. به گفته لیپمن و همکاران، در سال ۱۹۸۰، P4C به توصیه جان دیویی و مربی روسی لو ویگوتسکی ساخته شد (زولکیفلی، ۲۰۲۰). به این منظور لیپمن، برنامه آموزش فلسفه برای کودکان را طراحی کرد. این برنامه بر آن است که در مرحله اول، فرد را از یک موقعیت برج‌نشینی و انتزاعی پایین بیاورد و به درون جامعه ببرد و سپس یک رویکرد جدید به نظام تعلیم و تربیت ارائه داده تا بتواند مشکلات غیرقابل حل رایج را با ایجاد تغییرات زیربنایی رفع کند (اصل مرز، ۱۳۹۸).

در بسیاری از موارد، فقط بر یک جنبه از توانایی‌ها توجه می‌شود و موارد دیگر نادیده گرفته می‌شود. به‌عنوان مثال استرنبرگ (۲۰۱۷)، بیان کرد که در برنامه‌های آموزشی مدارس تأکید زیادی بر هوش تحلیلی است درحالی که توجه کمتری یا به عبارتی اصلاً توجهی به هوش عملی و خلاق نشده است، حال آنکه این دو برای داشتن یک زندگی موفقیت‌آمیز مهم هستند. در واقع برای رسیدن به موفقیت در زندگی، افراد باید از مجموعه‌ای از توانایی‌ها و مهارت‌ها برخوردار باشند و آنها را در زندگی عملی به کار بگیرند. موفقیت لزوماً تنها در محیط اجتماعی و فرهنگی نیست. در واقع افرادی موفق در زندگی محسوب می‌شوند که دارای توانایی تفکر عملی، خلاق و تحلیلی باشند (اسمعیل‌نیا و همکاران، ۱۳۹۸).

علاوه بر هوش موفق، نوع دیگری از هوش به نام هوش هیجانی (emotional intelligence) وجود دارد. در ادبیات، تعاریف بسیار زیادی از هوش هیجانی شده است که شباهت کمی بین آنها وجود دارد. الگوهایی که از مفهوم‌سازی هوش هیجانی پشتیبانی می‌کنند از دو دیدگاه و نظریه حمایت می‌کنند: الگوی اول فقط شامل توانایی شناختی است و الگوی دوم شامل توانایی شناختی و شخصیتی است که بین این دو تفاوت‌هایی وجود دارد. این دو دیدگاه، اگرچه متفاوت هستند، اما بیشتر از تناقض، با یکدیگر مکمل هستند. (پرتیس و همکاران، ۲۰۱۹). هوش هیجانی را با هوش بین‌فردی یا درک دیگران در نظریه گاردنر، معادل دانسته‌اند. پایه‌گذاران نظریه هوش هیجانی، پیترو سالووی و جان مایر در سال ۱۹۹۰، آن را این گونه تعریف کرده‌اند: توانایی آدمی در نظارت کردن بر هیجانان و احساسات خود و دیگران با هدف متمایز کردن آنها از هم و به‌کارگیری این اطلاعات برای هدایت عمل و اندیشه (سیف، ۱۳۹۹). کار (۲۰۰۴)، هوش هیجانی را به گونه‌ای تعریف می‌کند که شامل استفاده از هیجان برای تصمیم‌گیری آسان، درک سازگارانه هیجانان، فهم و تنظیم هیجان می‌شود (باقری و همکاران، ۱۳۹۷). وولفک در سال ۲۰۰۴ نظریه هوش هیجانی را شامل چهار توانایی درک و فهم

و درآمیختن و اداره هیجان‌ها توصیف کرد. در واقع اگر فردی نتواند احساس خود را به خوبی درک کند، نمی‌تواند در زندگی به انتخاب‌های درستی در حوزه کاری، دوستی و سرگرمی و ... دست یابد. افرادی در زندگی موفق محسوب می‌شوند که علاوه بر آگاهی از هیجان‌ها خود، از هیجان‌ها دیگران - که طریق زبان بدن بیشتر اتفاق می‌افتد - هم آگاه باشند و آن را بتوانند به خوبی درک کنند و واکنش مناسب به آن نشان دهند (سیف، ۱۳۹۹). افرادی که از هوش هیجانی بالایی برخوردارند، موفقیت شغلی بیشتری را تجربه می‌کنند (پون، ۲۰۰۴)، روابط شخصی‌شان، به‌طور مؤثرتری پیش می‌رود (شوت و همکاران، ۲۰۰۱) و از قدرت بیشتری برخوردارند (جورج، ۲۰۰۰). همچنین از سلامتی بهتری نسبت به افرادی که سطح هوش هیجانی کمتری دارند، برخوردار هستند. هوش هیجانی به‌عنوان یک هوش شخصی، کلمه‌ای برای موفقیت فردی و سازمانی است. افراد برخوردار از هوش هیجانی بالا، لذت بیشتری از روابط شخصی و اجتماعی و شغلی و رضایت از زندگی می‌برند (پرتیس و همکاران، ۲۰۱۹).

از آنجا که هوش موفق و هوش هیجانی همانند گذشته بر فلسفه برای کودکان مؤثر نبوده است، به خرد (wisdom) به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار در این مقاله پرداخته می‌شود. استانلی هال در سال ۱۹۲۲ اولین روان‌شناسی محسوب می‌شود که به حوزه خرد، پرداخته است. او رشد خرد را با ورود به اواخر بزرگسالی مرتبط می‌داند. وی خرد را شامل رفتار، نگاه و رویکرد تأملی، بی‌طرفی و تمایل به دادن درس‌های اخلاقی بیان کرد. به بیان دیگر خرد به‌عنوان یک نقطه مطلوب در رشد آدمی محسوب می‌شود (استادینگر و گلوک، ۲۰۱۱). خرد را می‌توان به روش‌های مختلفی تعریف کرد. خرد را می‌توان نوعی تعالی در اخلاق و عمل و مشورت در مورد بهترین اقدام در یک مجموعه و در یک موقعیت اجتماعی تعریف کرد (گروسمن، دورفمن و اوکس، ۲۰۲۰). در تعریفی دیگر خرد، یک توانایی انسانی و منبعی برای رفاه و رشد افراد است که بسیاری از محققان و افراد مختلف از آن برخوردارند (کونزمن و گلوک، ۲۰۱۹). پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده است: پژوهش اسمعیل‌نیا و همکاران (۱۳۹۸)، نشان داد که یادگیری زبان انگلیسی بر هوش موفق، خرد و خلاقیت مؤثر است. پژوهش عابدی و همکاران (۱۳۹۷)، نشان داد که فلسفه برای کودکان با توجه به بُعد مراقبتی بر هوش هیجانی مؤثر است و پژوهش حاتمی و همکاران (۱۳۸۹)، نشان داد که فلسفه برای کودکان یک عامل مؤثر در افزایش هوش هیجانی دانش‌آموزان است. از این رو با توجه به اهمیت مسأله فلسفه کودک و نوجوان و هوش موفق، هوش هیجانی، خرد، هدف پژوهش حاضر تعیین اثر آموزش فلسفه کودک و نوجوان بر هوش موفق، هوش هیجانی و خرد بود.

• روش

پژوهش حاضر به لحاظ هدف، جز پژوهش‌های کاربردی بود. از آنجا که هدف پژوهش حاضر اثربخشی آموزش فلسفه کودک و نوجوان بر هوش موفق، هوش هیجانی و خرد در میان دانش‌آموزان دختر ابتدایی بوده است، امکان انتخاب تصادفی در میان آزمودنی‌ها نبود و پژوهش نیمه‌آزمایشی از نوع پیش‌آزمون - پس‌آزمون با گروه کنترل بود. جامعه آماری شامل کلیه دانش‌آموزان پایه چهارم ابتدایی دخترانه شهر تهران در سال ۱۴۰۰ و نمونه‌گیری به روش در دسترس انجام شد. در این مدرسه از دو کلاس به تعداد ۲۰ نفر انتخاب شدند که ۱۰ نفر در گروه آزمایش و ۱۰ نفر در گروه کنترل قرار گرفتند. شرایط ورود به مطالعه داشتن جنسیت دختر، در مقطع ابتدایی بودن، سالم بودن به لحاظ ذهنی و شناختی، رضایت برای شرکت در پژوهش، نداشتن بیماری روانی و عدم استفاده از دارو روانی بود. افرادی که معیارهای ورود را نداشتند از مطالعه خارج شدند. پس از مشخص شدن دو گروه به‌عنوان گروه آزمایش و کنترل پرسشنامه هوش موفق گوریگور و استرنبرگ (۲۰۰۲)، هوش هیجانی شرینگ (۱۹۹۵)، پرسشنامه خرد آردلت (۲۰۰۴) گرفته شد و پس از انجام پیش‌آزمون، گروه آزمایش در معرض آموزش فلسفه برای کودک و نوجوان در ۷ جلسه هفتگی به مدت ۶۰ دقیقه‌ای قرار گرفتند. پس از اتمام آموزش، پرسشنامه هوش موفق گوریگور و استرنبرگ (۲۰۰۲)، هوش هیجانی شرینگ (۱۹۹۵)، پرسشنامه خرد آردلت (۲۰۰۴) به گروه آزمایش و کنترل داده شد و در نهایت داده‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

با تعیین گروه آزمایش و کنترل، محتوای آموزشی گروه آزمایش با توجه به راهنماهای آموزشی و کاوش‌گری اجتماعی طراحی و تدوین شده است. فعالیت اصلی گروه کاوش‌گری، یک بحث کلاسی است که ممکن است ساختار اصلی کلاس هفته به هفته عوض شود (قاندی، ۱۳۹۵). برانگیختن پژوهش توسط محرکی مناسب، در راستای پرورش حساسیت و جستجوگری آغاز می‌شود. با توقف فعالیت، زمانی برای تفکر درباره ایده‌های پاسخ به محرک اختصاص داده می‌شود. ارتباط میان پاسخ‌ها (گزاره‌ها) مرتبط یا متمایز شده و

در نهایت یک گزاره برای بررسی انتخاب می‌شود. در روند بحث معنایابی، خوداصلاحی و تغییر یا طرح ایده‌های جدید صورت می‌گیرد. متد p4c به روش ویژه‌ای محدود نمی‌شود، بلکه شامل مجموعه‌ای از روش‌ها و محرک‌ها است. گفت و گوی سقراطی در قالب اجتماع پژوهشی در قلب این روش‌ها قرار دارد. هدف، پرورش سه نوع تفکر انتقادی، خلاق، مراقبتی و مجموعه‌ای از مهارت‌ها بود که ترکیبی از روش‌های عینی و ذهنی را تشکیل می‌داد.

جدول ۱. پروتکل آموزش فلسفه برای کودک و نوجوان

تعداد جلسات	شرح جلسات
جلسه اول	شناسایی ساختار تعاملی (interactive) جلسات و اهداف برنامه آموزشی. هر فرد هویت خود را بیان می‌کند. آگاهی یافتن هر فرد نسبت به دیگری با بیان هویتش (ارائه زمان تفکر برای بیان علایق و دغدغه‌های‌شان)
جلسه دوم	محرک کاوش‌گری اخلاقی در قالب پرسش‌های پیش‌بینی عملکردی/ قضاوت اخلاقی مطرح شد. در کاوش‌گری اخلاقی، پرورش اخلاقی از راه انتقال گزاره‌های اخلاقی به دست نمی‌آید. هدف عرضه مهارت‌هایی بود که می‌تواند به کاوش‌گری اخلاقی، چستی انتخاب‌های اخلاقی و نقادی این انتخاب‌ها بیانجامد.
جلسه سوم	کاوش‌گری اجتماعی با طرح موضوعاتی چون کاربرد معیارها، آزادی، عدالت، قانون، قضاوت، دموکراسی، جامعه، همکاری و رقابت صورت گرفت. همچنین افراد به مفاهیم نامحدود فلسفی مانند عشق و دوستی، فکر و نفس آگاهی، زمان و روابط استعمارگرانه پرداختند. هدف آگاهی‌بخشی به چگونگی برخورد با مفاهیم و چگونگی مراجعه به آنها بود.
جلسه چهارم	کاوش‌گری در معنا و زبان ارائه شد. معانی و مفاهیم محدود به معانی زبانی و نوشتاری نیستند. تمرین تضادیابی برای یک واژه) طرح شد تا برای درک بهتر معانی و مفاهیم یک کلمه دامنه‌ای وسیع‌تر بررسی شود و دانش‌آموزان شبکه ارتباطی بین مفاهیم را کشف کنند. از این طریق با توجه به تفاوت در نوع نگاه‌ها، بررسی روابط یافت شده بین کلمات و عبارات همچنین هدف و مقصودی که کاربرد یک واژه ایجاد می‌کند منجر به استدلال درباره زبان و درک بهتر مفاهیم بنیادی می‌شود.
جلسه پنجم	هدف از این جلسه تقویت مهارت مفهوم‌یابی و مفهوم‌سازی بود. افراد پس از مشاهده محرک رسانه‌ای (animation) به گروه‌های دونفره تقسیم شدند، به استدلال و استخراج گزاره و کاوش‌گری فلسفی پرداختند. با رأی‌گیری، اجرای بحث و گرفتن دلیل که منجر به تقویت مهارت‌های استدلال پایه می‌شود به فهم در قطعیت نداشتن بسیاری از امور، جهان‌ناپایدار و پیوسته در تحول و همچنین تفکر انتقادی و مراقبتی انجامید.
جلسه ششم	به کاوش و پژوهش در زمینه هنر و ادبیات، فهم متن ادبی، کنایی و تنگنای روابط بشری پرداخته شد. محرک داستانی ادبی/ فلسفی بود که به خلق ادامه داستان توسط افراد ختم شد. این تمرین با تحریک و تقویت تفکر خلاق از طریق کار کردن با روابط جز و کل، ابهام، تخیل، تمثیل‌ها و شباهت‌ها کمک می‌کند تا توانایی‌های بالقوه دانش‌آموزان با ایجاد فرآیندهای خلاقیت و نوآوری، به فعلیت برسد. ایده نگارش داستان‌ها توسط افراد شبیه به یکدیگر نبود.
جلسه هفتم	محرک رسانه‌ای کوتاه با مفهوم تعقل در طبیعت، فلسفه وجود و جست و جوی تجربه ارائه شد. این محرک به کاوش‌گری علمی و آشنایی با مشکلات و مسائل زندگی، یافتن راه حل‌های مناسب و هدف‌های زندگی پرداخت. سپس به ارزیابی اجتماع پژوهشی و ارزشیابی برنامه، سازماندهی، تجربه، بازیابی و به‌کارگیری آن پرداخته شد. در انتهای این جلسه از گروه‌های آزمایش و کنترل، پس‌آزمون به عمل آمد.

• ابزارها

الف). پرسشنامه هوش موفق گوریگور و استرنبرگ (FSSIQ) Gorigor and Sternberg successful intelligence (questionnaire)

این پرسشنامه در سال ۲۰۰۲ طراحی شده و شامل ۳۶ ماده است. هدف این پرسشنامه، ارزیابی هوش موفق در افراد از جهات بُعدهای متفاوت (هوش خلاق، هوش تحلیلی، هوش عملی) است. نمره‌گذاری این پرسشنامه به صورت طیف لیکرت ۵ نقطه‌ای است. ماده‌های ۱ تا ۱۲ شامل هوش تحلیلی؛ ماده‌های ۱۳ تا ۲۴ شامل هوش خلاق و ماده‌های ۲۵ تا ۳۶ هوش عملی را شامل می‌شود. برای دستیابی به امتیاز هر بُعد، باید امتیاز هر یک از ماده‌ها، با هم محاسبه شود. امتیاز بالاتر در هر یک از هوش‌ها، بیانگر بالاتر بودن آن بُعد هوش در فرد است (گریگورنکو، ۲۰۰۲). در واقع گوریگورنکو و استرنبرگ اعتبار این پرسشنامه را به ترتیب ۰/۸۲، ۰/۶۸ و ۰/۷۱ گزارش کرده‌اند اما استرنبرگ در سال ۲۰۱۲ ضریب‌های اعتبار را بین ۰/۷۳ تا ۰/۸۴ بیان کرده است (صرامی و همکاران، ۱۳۹۲). در پژوهش نگهبان سلامی و همکاران (۱۳۹۳)، برای بررسی اعتبار پرسشنامه، از آزمون آلفای کرونباخ استفاده شد و جهت بررسی روایی مقیاس از روش تحلیل عاملی تأییدی استفاده شد. نتایج نشان داد که پرسشنامه از همسانی درونی قابل قبولی برخوردار است و ضرایب آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه و خرده مقیاس‌های آن بین ۰/۷۴ تا ۰/۸۱ است. همچنین نتایج تحلیل عاملی مؤید آن بود که ساختار پرسشنامه برازش قابل قبولی با داده‌ها دارد و کلیه شاخص‌های نیکویی برازش، مدل را تأیید می‌کنند.

ب. پرسشنامه هوش هیجانی شرینگ (SEIQ) (Schering emotional intelligence questionnaire): این پرسشنامه بر اساس نظریه گلنن و توسط شرینگ در سال ۱۹۹۵ ساخته شده و توسط منصوری در سال ۱۳۸۰ روی دانشجویان ارشد دانشگاه علامه هنجاریایی شده است که آلفای کرونباخ آن ۰/۸۵ به دست آمده است. فرم اصلی این پرسشنامه دارای ۷۰ ماده که چندین مؤلفه هوش هیجانی از جمله خودنظم‌دهی، خودآگاهی، همدلی، مهارت‌های اجتماعی و انگیزه را مورد بررسی قرار می‌دهد. بعد از انجام هنجاریایی در ایران، به دلایلی، یکسری ماده‌ها حذف می‌شود. در حال حاضر تعداد ماده‌ها ۳۳ عدد است. این پرسشنامه ۳۳ ماده‌ای این ۵ مؤلفه را اندازه‌گیری می‌کند: ۱. خودکنترلی ۲. خودآگاهی ۳. مهارت‌های اجتماعی ۴. هوشیاری اجتماعی ۵. خودانگیزی. از آنجا که هوش هیجانی دارای ۵ بُعد است این آزمون هم دارای ۵ نمره از هر یک از مؤلفه‌ها و یک نمره از این ۵ نمره به دست می‌آید. خودانگیزی: ۱، ۹، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۶ و ۳۱؛ خودآگاهی: ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۴، ۲۷، ۳۲ و ۳۳؛ خودکنترلی اجتماعی: ۲، ۵، ۱۱، ۱۶، ۱۸، ۲۳ و ۳۰؛ هوشیاری اجتماعی: ۳، ۴، ۱۷، ۲۲، ۲۵ و ۲۹ و مهارت‌های اجتماعی: ۷، ۸، ۱۳، ۱۹ و ۲۸. در صورتی که آزمودنی به ماده‌های ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۸ و ۳۳ در صورت انتخاب گزینه الف نمره ۵ را کسب کرده و نمره‌گذاری ماده‌ها دیگر دقیقاً برعکس است. بازه پاسخ به این پرسشنامه ۱۶۵-۳۳ است.

ج. پرسشنامه خرد آردلت (AWQ) (Ardlet's wisdom questionnaire): این پرسشنامه در سال ۲۰۰۴ ساخته شده و دارای ۳۹ ماده است. این پرسشنامه بیشتر بُعد شناختی را می‌سنجد. بُعد شناختی بیانگر میل به دانستن حقیقت و رسیدن به درک عمیق‌تری از زندگی، مثل پذیرفتن قسمت‌های متناقض ماهیت انسان و غیرقابل پیش‌بینی بودن زندگی است. در این پرسشنامه ماده‌های ۱ تا ۱۴ بُعد شناختی، ماده‌های ۱۵ تا ۲۶ بُعد انعکاسی و ماده‌های ۲۷ تا ۳۹ بُعد عاطفی را می‌سنجد. در پژوهش ستاری و سپهریان آذر در سال ۱۳۹۵ برای تعیین اعتبار از روش آلفای کرونباخ استفاده شده است. در پژوهش آردلت در بُعد شناختی، ۰/۷۱ در بُعد انعکاسی، ۰/۷۵ و در بُعد عاطفی ۰/۶۶ است. نمره‌گذاری این پرسشنامه به صورت طیف لیکرت ۵ نقطه‌ای است که کاملاً مخالف نمره ۵ و کاملاً موافق نمره ۱ را شامل می‌شود. ماده‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۰، ۳۳ و ۳۹ به صورت معکوس نمره‌گذاری می‌شوند.

• یافته‌ها

در ادامه یافته‌های این پژوهش مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. جدول ۲ (شاخص‌های توصیفی) میانگین و انحراف معیار نمره هوش موفق، هوش هیجانی و خرد شرکت‌کنندگان در هر دو مرحله پیش‌آزمون و پس‌آزمون در هر گروه آزمایش و کنترل را نشان می‌دهد:

جدول ۲. میانگین و انحراف معیار متغیرها در پیش‌آزمون و پس‌آزمون

متغیر	شاخص‌های آماری	گروه آزمایش		گروه کنترل	
		پیش‌آزمون	پس‌آزمون	پیش‌آزمون	پس‌آزمون
هوش موفق	میانگین	۱۴۲/۲۳	۱۴۰/۱۱	۱۳۶/۶۶	۱۳۶/۶۷
	انحراف معیار	۲۴/۶۷	۲۴/۷۳	۳۱/۶۳	۳۱/۶۴
هوش هیجانی	میانگین	۱۱۱/۲۲	۱۲۲/۶۶	۱۰۹/۰۵	۱۱۰/۲۷
	انحراف معیار	۱۴/۵۸	۲۷/۳۸	۱۴/۶۰	۱۳/۰۶
خرد	میانگین	۱۲۰/۶۱	۱۲۰/۶۶	۱۱۷/۳۳	۱۱۷/۵۵
	انحراف معیار	۱۸/۴۸	۱۸/۴۴	۱۸/۲۵	۱۸/۳۰

همانطور که جدول ۲ نشان می‌دهد میانگین نمرات هوش موفق در گروه آزمایش در پیش‌آزمون 142/23 و در پس‌آزمون ۱۴۰/۱۱ و در گروه کنترل در پیش‌آزمون ۱۳۶/۶۶ و در پس‌آزمون ۱۳۶/۶۷ و میانگین نمرات هوش هیجانی در گروه آزمایش در پیش‌آزمون ۱۱۱/۲۲ و در پس‌آزمون ۱۲۲/۶۶ و در گروه کنترل در پیش‌آزمون ۱۰۹/۰۵ و در پس‌آزمون ۱۱۰/۲۷ و میانگین نمرات خرد در گروه آزمایش در پیش‌آزمون ۱۲۰/۶۱ و در پس‌آزمون ۱۲۰/۶۶ و در گروه کنترل در پیش‌آزمون ۱۱۷/۳۳ و در پس‌آزمون ۱۱۷/۵۵ به دست آمده است. نمره انحراف معیار متغیرها به ترتیب، هوش موفق در گروه آزمایش در پیش‌آزمون ۲۴/۶۷ و در پس‌آزمون ۲۴/۷۳ در گروه کنترل در پیش‌آزمون ۳۱/۶۳ و در پس‌آزمون ۳۱/۶۴ و در متغیر هوش هیجانی در گروه آزمایش در پیش‌آزمون ۱۴/۵۸ و در پس‌آزمون ۲۷/۳۸

و در گروه کنترل در پیش‌آزمون ۱۶/۱۴۰ و در پس‌آزمون ۶/۱۳ و در متغیر خرد در گروه آزمایش در پیش‌آزمون ۸/۱۸ و در پس‌آزمون ۴۴/۱۸ و در گروه کنترل در پیش‌آزمون ۲۵/۱۸ و در پس‌آزمون ۳۰/۱۸ به‌دست آمده است.

به منظور تعیین نوع آزمون مورد استفاده برای فرضیه‌های تحقیق، نرمال بودن یا غیرعادی بودن داده‌های مربوط به فرضیه‌ها ابتدا از طریق آزمون کلموگراف اسمیرنوف (S-K)، مورد بررسی قرار گرفت و سپس با استفاده از نتایج این آزمون، از آزمون مناسب استفاده شد.

جدول ۳. نتایج آزمون کلموگراف- اسمیرنوف برای بررسی نرمال بودن توزیع متغیرها

نتیجه	P	z K-S	متغیر
نرمال	۶۹٪	٪۷۰	هوش موفق
نرمال	٪۹۸	٪۴۷	هوش هیجانی
نرمال	٪۷۰	٪۷۰	خرد

با توجه به جدول ۳ آزمون آماره Z کلموگراف اسمیرنوف برای هر سه متغیر در سطح ۰/۰۵ معنادار نبود. با توجه به این یافته‌ها می‌توان گفت که توزیع متغیرها نرمال بوده و می‌توان از آزمون‌های پارامتریک برای بررسی فرضیه‌های تحقیق استفاده نمود. برای انجام تحلیل کوواریانس پیش‌فرض‌های آن باید تأیید شوند. یکی از این پیش‌فرض‌ها تعداد متغیرهای وابسته باید از تعداد اعضای نمونه در هر گروه کمتر باشد که این پیش‌فرض برقرار شد. پیش‌فرض بعدی نتایج آزمون لون است که نتایج آن در جدول ۴ نشان داده است.

جدول ۴. آزمون لوین برای بررسی پیش‌فرض یکسانی واریانس‌ها

متغیرها	F	درجه آزادی ۱	درجه آزادی ۲	P
متغیر هوش موفق	۱۲/۰۴	۱	۱۶	٪۲۷
متغیر هوش هیجانی	۱۱/۳۶	۱	۱۶	٪۷۰
متغیر خرد	۶/۷۹	۱	۱۶	٪۴۷

نتایج آزمون لوین نشان می‌دهد که تساوی واریانس‌ها از لحاظ آماری معنادار نبوده است ($P > .05$) بنابراین پیش‌فرض تساوی واریانس‌ها رعایت شده است. پیش‌فرض بعدی همگنی شیب رگرسیون است که نتایج آن در جدول ۵ نشان داده شده است. بر اساس آنچه که از جدول شماره ۵ مشاهده می‌شود تفاوت شیب رگرسیون معنادار نیست و در نتیجه فرض همگنی شیب رگرسیون برای آزمون تحلیل کوواریانس رعایت شده است، بنابراین می‌توان از آزمون تحلیل کوواریانس استفاده نمود.

جدول ۵. نتایج تحلیل کوواریانس مقایسه نمرات پس‌آزمون گروه آزمایش و کنترل در متغیر هوش موفق، هوش هیجانی و خرد

متغیر	منبع	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	F	Sig	مجذورات
هوش موفق	متغیر وابسته	۹۷۰۹/۲۳	۲	۴۸۵۴/۶۳	۱۰۵/۴۵	<۰/۰۰۱	۰/۹۳
هوش هیجانی	گروه	۸۷۴۱/۲۷	۱	۸۷۴۱/۲۷	۱۸۹/۸۸	۰/۲۴	۰/۰۸
هوش هیجانی	متغیر وابسته	۲۳۳۲/۰۶	۲	۱۱۶۶/۰۳	۳۰/۶۲	<۰/۰۰۱	۰/۸۰
خرد	گروه	۱۳۹/۸۲	۱	۱۳۹/۸۲	۳/۶۷	۰/۷۵	۰/۱۹
خرد	متغیر وابسته	۵۲۵۲/۸۸	۲	۲۶۱۲/۹۴	۸۳/۰۱	<۰/۰۰۱	۰/۹۱
	گروه	۰/۰۲	۱	۰/۰۲	۰/۰۱	۰/۹۱	۰/۰۱

• بحث

پژوهش حاضر اثربخشی فلسفه کودک و نوجوان بر هوش موفق، هوش هیجانی و خرد در دانش‌آموزان دختر چهارم ابتدایی است. مدرس آموزش فیک، در ۷ جلسه به پروتکل آموزشی می‌پردازد. نتایج نشان داد که فلسفه کودک و نوجوان بر هوش موفق و هوش هیجانی مؤثر بوده اما آموزش فلسفه کودک و نوجوان بر خرد مؤثر نبوده است. بنابراین آموزش فلسفه کودک و نوجوان می‌تواند به‌عنوان یک مداخله مؤثر در افزایش هوش موفق و هوش هیجانی دانش‌آموزان مورد استفاده قرار بگیرد. نتایج با پژوهش عبدالرحیمی و رضایی (۱۴۰۱)، عابدی و همکاران (۱۳۹۷)، رضایی و همکاران (۱۳۹۲)، حاتمی و همکاران (۱۳۸۹)، همسو است و با پژوهش اسمعیل‌نیا و همکاران (۱۳۹۸)، یارمحمدی و همکاران (۱۳۹۷) ناهمسو است.

یکی از برنامه‌هایی که در آموزش تفکر کاربرد دارد، برنامه فلسفه برای کودک و نوجوان است که سبب رشد خلاقیت و تعقل و پرورش تکاملی می‌شود. هدف اصلی فبک این است که به کودکان، پرسیدن را آموزش دهد و کودکان را به تحقیق وادار کند تا تحقیق و حل مسأله را از کودکی یاد بگیرند. فبک به کودکان و نوجوان کمک می‌کند تا به انسان‌هایی منعطف‌تر، متفکرتر، منطقی‌تر و باملاحظه‌تر تبدیل شوند. این برنامه یک روش‌شناسی برای رشد تفکر خلاق و انتقادی و همدلانه فراهم می‌کند (گله‌دار کاخکی، ۱۳۹۵).

فلسفه برای کودکان برنامه‌ای است که با معرفی پرسش‌های بزرگ و مهم باعث ایجاد توانایی کاوش‌گری در کودکان و نوجوانان می‌شود، به‌گونه‌ای که کودک در تفکر خود تمرکز کرده و به سمت تقویت اندیشه‌های خود و دیگران حرکت می‌کند. فلسفه برای کودکان، موقعیتی را فراهم می‌کند که در آن کودک و نوجوان به عقاید دیگران احترام گذاشته و به سوی خودباوری و ابراز وجود، حرکت می‌کنند. فلسفه برای کودکان سبب افزایش سازش در کودکان می‌شود. در واقع این برنامه با تأکید بر گفت و گو و مباحثه با همسالان، پیامدهای مثبتی را به همراه دارد که به هوشیارتر شدن افراد نسبت به یادگیری و تفکر خود می‌شود. این برنامه به کودکان و نوجوانان کمک می‌کند تا فکر و اندیشه کنند و به فراشناخت افراد کمک می‌کند. علاوه بر آموزش فبک به کودکان و نوجوانان، آنها نیازمند مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی هستند که به رشد هوش هیجانی‌شان کمک کند. افرادی که از هوش هیجانی بیشتری برخوردارند زمان کمتری را به واکنش هیجانی خود اختصاص می‌دهند و امکان بیشتری برای حل مسائل مختلف در زمانی که به چالش برمی‌خورند را دارند. برخورداری از هوش هیجانی، فرد را به یک ثبات عاطفی می‌رساند و می‌تواند عقاید اشتباه خود را نادیده بگیرد و به درک درست از هیجان‌ات خود و دیگران و در نتیجه یک سازگاری با موقعیت اجتماعی برسد (فتیحی‌آذر و همکاران، ۱۳۹۸). یادگیری فبک سبب می‌شود تا در افکار و باور افراد یادگیرنده تغییرات مثبتی حاصل شود.

• نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که فلسفه کودک و نوجوان بر هوش هیجانی و هوش موفق موثر است اما بر خرد موثر نیست. به نظر می‌رسد که والدین با مورد آموزش قرار دیدن فرزندان خود از آموزش فبک می‌توانند در بهبود این دو هوش، موثر باشند. بر اساس داده‌های به‌دست آمده می‌توان گفت که افرادی که از هوش موفق برخوردارند به یک تعادل میان توانایی‌های تفکر خلاق و تحلیلی و عملی می‌رسند که سبب منطبق شدن با محیط و تغییر و انتخاب می‌شوند. شرکت در جلسه کند و کاو فلسفی، به کودکان و نوجوانان این کمک را می‌کند تا تفکر مراقبتی آنها بهبود یابد و سبب رشد مهارت پژوهش و استدلال بشود و در نتیجه موجب رشد سازگاری هیجانی یا به عبارتی هوش هیجانی می‌شود. به عبارت دیگر برخورداری از مهارت خرد را می‌توان با برنامه فبک پرورش داد.

پیشنهاد می‌شود که این پژوهش در سایر مدارس تهران و استان‌ها در دیگر مقاطع ابتدایی و راهنمایی انجام شود تا بتوان به نتیجه‌گیری بهتر و قوی‌تر رسید. می‌توان این برنامه را به عنوان یک واحد درسی در نظر گرفت و این آموزش را به صورت حرفه‌ای و در قالب مهارت فرا گرفته تا در نتیجه سبب بالارفتن خروجی در میان دانش‌آموزان می‌شود.

• تعارض منافع

تعارض منافی بین نویسندگان وجود ندارد.

• تشکر و قدردانی

بدین وسیله از همکاری همه دانش‌آموزانی که در به سرانجام رساندن این تحقیق ما را یاری داده‌اند، کمال تشکر را داریم.

• منابع

اسمعیل‌نیا، سعید، صرامی، غلامرضا و بنی‌جمالی، شکوه‌السادات. (۱۳۹۸). پیش‌بینی یادگیری زبان انگلیسی در دختران و پسران بر اساس هوش موفق، خرد و موفقیت. فصلنامه روان‌شناسی تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی، سال پانزدهم، شماره پنجاه و چهارم، ص ۲۳۴-۲۰۷.

اصل‌مرز، فریبرز. (۱۳۹۸). طراحی و آزمون برنامه آموزش فلسفه برای والدین و اثربخشی آن با برنامه آموزش فلسفه برای کودکان در جهت‌گیری هدفی دانش‌آموزان دختر پایه ششم ابتدایی. مجله علوم روان‌شناختی، دوره هجدهم، شماره ۸۳، ص ۲۱۶۱-۲۱۴۹.

- باقری، حدیث، رزم‌جویی، دامون و ساعی، الهام. (۱۳۹۷). رابطه هوش هیجانی و خودکارآمدی مبتنی بر عملکرد شغلی کارکنان. مجله روان‌شناسی ۸۵، سال بیست و دوم، شماره ۱.
- حاتمی، حمیدرضا، کریمی، یوسف و نوری، زهرا. (۱۳۸۹). بررسی تأثیر اجرای برنامه فلسفه برای کودکان (P4C) در افزایش هوش هیجانی دانش‌آموزان دختر مقطع اول راهنمایی مدرسه شهدای آزادی تهران در سال تحصیلی ۸۹-۸۸، ص ۲۳-۳.
- رضایی، صادق و عبدالرحیمی، محمد. (۱۴۰۱). اثربخشی آموزش فلسفه بر هوش هیجانی نوآموزان پسر در مقطع پیش‌دبستانی. مقاله علمی پژوهشی، دوره ۱۳، شماره ۱، پیاپی ۲۵.
- رضایی، هما. (۱۳۹۲). تدوین و اجرای الگوی نگرش نسبت به مصرف مواد مبتنی بر مولفه‌های هوش هیجانی و فلسفه برای کودکان در نوجوانان دختر دبیرستانی شهر تهران. دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی علامه طباطبائی.
- رضایی، هما، شفیق آبادی، عبدالله، قائدی، یحیی، دلاور، علی و اسمعیلی، معصومه. (۱۳۹۲). بررسی تأثیر فلسفه کودک و نوجوان بر هوش هیجانی دانش‌آموزان دختر سال ۸۹-۸۸. نشریه روان‌شناسی تربیتی شماره ۳۰۰.
- سپهریان آذر، فیروزه و ستاری، راحله. (۱۳۹۵). بررسی رابطه کانونی ابعاد خرد و سبک‌های هویت اندیشه‌های نوین تربیتی. دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه الزهراء (س)، دوره ۱۲، شماره ۲، ص ۹۵-۱۱۴.
- سجادی‌نژاد، مرضیه السادات، اکبری و چرمینی، صغری. (۱۴۰۱). مقایسه روند تحولی هوش شناختی، هوش هیجانی و هوش معنوی از نوجوانی تا بزرگسالی. مجله روان‌شناسی ۱۰۱، سال بیست و ششم، شماره ۱.
- سیف، علی اکبر. (۱۳۹۹). روان‌شناسی پرورشی نوین. تهران: انتشارات دوران.
- صباحی، شراره، طالع پسند، سیاوش و محمدی فر، محمدعلی. (۱۳۹۵). ویژگی‌های روان‌سنجی پرسشنامه هوش موفق در آموزش IQ-TSI در معلمان شهر تهران. دوره هفتم، شماره ۲۶، ص ۷۵-۵۵.
- عابدی، منیره، نوروزی، رضاعلی، حیدری، محمدحسین و مهرابی، رضاعلی. (۱۳۹۷). ارائه مدل مفهومی ارتباط فلسفه برای کودکان (با تأکید بر بُعد تفکر مراقبتی) و هوش هیجانی. فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، شماره ۶۵، سال هفدهم.
- فتحی‌آذر، اسکندر، تقی‌پور، کیومرث و حاج‌آقای خیابانی، آيسان. (۱۳۹۸). تأثیر برنامه آموزش فلسفه برای کودکان بر خودتنظیمی هیجانی کودکان کار. فصلنامه علمی پژوهشی، سال دهم، شماره دوم، ص ۱۷۲-۱۵۳.
- قائدی، یحیی. (۱۳۹۵). مبانی نظری فلسفه برای کودکان (مدارس یادگیرنده). تهران: انتشارات مرآت.
- گله‌دار کاخکی، زهره. (۱۳۹۵). تأثیر روش اجتماع پژوهشی در برنامه فلسفه برای کودکان بر هوش موفق دانش‌آموزان دختر متوسطه اول. دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی فردوسی مشهد.
- نگهبان سلامی، محمود، ولی‌اله، فرزاد و صرامی، غلامرضا. (۱۳۹۳). بررسی ساختار عاملی، روایی و پایایی پرسشنامه هوش موفق. فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی، شماره ۱۵، سال پنجم، بهار ۹۳، ص ۱۵-۱.
- نوری، زهرا، کریمی، یوسف و حاتمی، حمیدرضا. (۱۳۸۹). اجرای برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان در افزایش هوش هیجانی دانش‌آموزان دختر مقطع اول راهنمایی مدرسه شهدای آزادی شهر تهران در سال ۸۹-۸۸. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره دو، ص ۲۲-۳.
- یارمحمدی، زهره، عرب زاده، مهدی و چراغی خواه، زهرا. (۱۳۹۷). هوش موفق، خرد و خلاقیت در دانش‌آموزان تیز هوش و عادی. سال هفتم، شماره نهم.
- Carr, A. (2004). Positive psychology: The science of happiness and human strengths. 27 Church Road, Hove, East Sussex
- Catherine Prentice, Sergio Dominique Lopes & Xuequn Wang (2019): Emotional intelligence or artificial intelligence—an employee perspective, Journal of Hospitality Marketing & Management.
- George, J. M. (2000). Emotions and leadership: The role of emotional intelligence. Human Relations, 53(8), 1027–1055. doi:10.1177/0018726700538001
- Grigorenko, E.L., Jarvin, L., & Sternberg, R.J. (2002). School-based tests of the triarchic theory of intelligence: Three settings, three samples, three syllabi. Contemporary educational psychology, 27, 167-208.
- Igor Grossmann, Anna Dorfman and Harrison Oakes, (2020). Wisdom is a social-ecological rather than person-centric phenomenon, 66–71.
- Kunzmann, U., & Glück, J. (2019). Wisdom and emotion. In R. J. Sternberg & J. Glück (Eds.), *The Cambridge handbook of wisdom* (pp. 575–601).
- Poon, J. M. (2004). Career commitment and career success: Moderating role of emotion perception.
- Robert J. Sternberg, (2019). Teaching and assessing gifted students in STEM disciplines through the augmented theory of successful intelligence. High Ability Studies, 30:1-2, 103-126.

- Schutte, N. S., Malouff, J. M., Bobik, C., Coston, T. D., Greeson, C., Jedlicka, C., & Wendorf, G. (2001). Emotional intelligence and interpersonal relations. *The Journal of Social Psychology*, 141 (4), 523–536. doi:10.1080/00224540109600569
- Zulkifli, H. Hashim, R. (2020). Philosophy for Children (P4C) in Improving Critical Thinking in a Secondary Moral Education Class, *International Journal of Learning, Teaching and Educational Research*. 19, (2), pp. 29-45.